

بخشی‌های روایتگر

نگاهی به کتاب شعرخوانی در شمال خراسان و فرهنگ‌های موسیقایی همجوار نوشته استیون بلام



فرشید ذاکری

منتقد و پژوهشگر موسیقی

سرزمین خراسان اقلیمی گسترده و فرهنگ‌های گوناگونی را شامل می‌شود. موسیقی در این خطه با وجود اشتراکات اما در نوع بیان حتی با یک‌ساز مشترک متفاوت و دارای کثرت مختص خود است. موسیقی در تمام شئون زندگی مردمان خراسان فرهنگی از گذشته جریان داشته و ساز دوتار که از اصلی‌ترین مشخصه‌های مناطق خراسان است از سازهای اولیه است که توسط بشر شناسایی شده و قدمت تاریخی بالا و والایی دارد. شادی و غم‌های مردمان خراسان در موسیقی آنان وجود دارد و بار اصلی تاریخ فرهنگی آنان را در تمام دوران طنین انداز کرده است. شهرهای شمال خراسان بیشتر شامل فرهنگ‌های ترکی و کردی کرمانجی می‌باشند. از لحاظ سکونت‌تکران‌ها در این ناحیه قدمت بیشتری دارند و کردهای کرمانج در چند مرله که آغاز آن دوره صفویه است، به شمال خراسان کوچانده شدند. این کوچ به علت ضعف دولت مرکزی در مقابله با قوم ترکمن و استفاده از کردها برای سرکوب ترکمن‌ها بوده و ماهیتی سیاسی دارد. تاثیر این ترکم‌ها را در آهنگ‌ها و ترانه‌های این ناحیه می‌توان دید، هر دو قوم از موسیقی یکدیگر متأثر شده‌اند. موسیقی مقامی راجع در شمال خراسان را می‌توان به طور کلی به چهار نوع که برگرفته از وجود قومیت‌های متفاوت تحت تاثیر موثر اقلیم جغرافیایی این منطقه است، تقسیم‌بندی کرد: مقامی کرمانجی، مقامی ترکی، مقامی ترکمنی و موسیقی فارسی. کلام و روایتگری مهمترین مولفه موسیقی شمال خراسان است. نوازندگانی که این روایات را با ساز اجرا می‌کنند «بخشی» لقب گرفته‌اند که رتبه بالای هنری این منطقه است. بخش آوازی موسیقی نواحی شمال خراسان بیشتر بر پایه وقایع تاریخی، دینی-مذهبی، حماسی، غنایی، آیینی و اساطیری استوار است که از این میان می‌توان به داستان‌ها و شعرهای موجود در شاهنامه اشاره کرد که با همراهی ساز اجرا می‌شود. در موسیقی آوازی نواحی شمال خراسان نیز مانند بیشتر انواع موسیقی نواحی، مضمون اشعار و کلام، نوع فواصل موسیقایی را مشخص می‌کند و دوره‌های پیچیده ریتمیک موسیقی‌های مقامی با شعر در ذهن نوازنده روی دسته ساز نواخته می‌شود. یکی از ویژگی‌های کلام در موسیقی شمال خراسان داستان‌پردازی و نگاه پندآمیز است که موسیقی آن را دارای سابقه هنری-اجتماعی کرده است. بخشی‌های دوتارنواز، خواننده و راوی داستان‌ها، سنت‌ها، رسم‌ها و آیین‌های شفاهی قوم خود هستند. شهرهای قوچان، شیروان و جغندرود مراکز اصلی فعالیت آنهاست. در روایات شفاهی آمده است: بخشی کسی است که خدا به او لطف و بخششی عطا کرده و موسیقی و شاعری نیز همان موهبتی است که او را از دیگران متمایز کرده است. بخشی‌ها جدا از نواختن دوتار و خواندن آواز، در سرودن شعر و نقل روایت متناسب با آن مقام موسیقی هم دارای تبحر هستند و از نظر سیر و سلوک معنوی باید به جایگاهی رسیده باشند که لقب بخشی به آنان اعطا شود. بخشی داستان را به آواز و همراهی دوتار اجرا می‌کند. قسمت آوازی دو شیوه کاملاً مشخص دارد: بیان محاوره‌ای و نقلی که به شیوه نقلی شبیه است و دیگری بیان آوازی. در این سبک داستان گوئی موسیقی از مقام‌های گوناگونی تشکیل شده است که برخی مختصرتر و برخی دیگر مفصل‌تر و پیچیده‌تر هستند. پروفیسور «استیون بلام»، استاد موسیقی دانشگاه شهری نیویورک از جمله دانشمندانی است که درباره موسیقی ایرانی به‌طور وسیع به تحقیق و مطالعه پرداخته و در این مسیر به پژوهش‌های قابل توجهی درباره ابعاد انسان شناختی موسیقی ایرانی دست یافته است. او در سال ۱۹۶۴ از اورین کالج آمریکا لیسانس موسیقی گرفت و در سال ۱۹۷۲ دکترای خود را در رشته موسیقی از دانشگاه ایلینوی آمریکا دریافت داشت. دکتر بلام بیشتر درباره موسیقی آسیای میانه، شمال خراسان و مناطق کردنشین به تحقیق پرداخته است. آثار او به زبان‌های انگلیسی و آلمانی منتشر شده و به برخی زبان‌های دیگر دنیا ترجمه شده‌اند. کتاب حاضر که توسط موسسه فرهنگی-هنری ماهور انتشار یافته، مجموعه مقالاتی است که پروفیسور استیون بلام در حوزه موسیقی شمال خراسان و فرهنگ‌های موسیقایی همجوار آن انجام داده است. شش فصل از این کتاب قبلاً به‌عنوان سخنرانی یا مقاله در همایش‌های ژم، وایمار، بلگراد، باکو و کمبریج ارائه شده است. باقی فصول نیز برای پنج اثر اشتراکی (مجموعه مقالات) نوشته شده‌اند که عبارتند از: دایرةالمعارف گارلند درباره موسیقی جهان خاورمیانه ۲۰۰۲، مطالعات تحلیلی موسیقی جهان ۲۰۰۶، تاریخ موسیقی جهان کمبریج ۲۰۱۳، تئوری و عمل در موسیقی جهان اسلام ۲۰۱۸ و فکر و بازی در ریتم موسیقی ۲۰۱۹.

«پادشاه تالسا» قطعاً در درجه‌ی اول یک کمدی است. در آن اکثنی نیست، خشونت و مخاطرات دراماتیک بسیار بسیار کم است. راه حل اینکه سریال خودش را بالا بکشد این نیست که سعی کند طنز و بامزه بودن را کنار بگذارد بلکه به جای آن باید طنز بیشتر و بامزه‌تری داشته باشد. بهترین لحظات این سریال ناشی از تلاش واقعی آن برای نشان دادن فضای واقعی آن است. فیلمبرداری در تالسا و اطراف آن به طعم محلی فیلم می‌افزاید و عناصر خاصی در قسمت‌های اولیه، مانند مرکز جهان و یک دیلر بومی برای تأمین کننده‌ی ماری جوانا، به تجربه‌ی این منحصر به فرد کمک می‌کنند.

دوایت بدون اینکه پیچیده باشد متناقض است. معمولاً، فیلم می‌خواهد که او در هر شوخی‌ای نقش آفرینی کند، سپس از این رو به آن رو می‌شود و صحنه‌ای را می‌بینیم که او ناگهان یک نابغه‌ی تجاری است. معمولاً سریالی می‌خواهد با او مانند یک دایناسور ایدئولوژیک رفتار کند، سپس او ناگهان زیر و رو می‌شود و یک دلال ماشین را به‌خاطر این که تالیسون را نژادپرستانه نشان می‌دهد تهدید می‌کند، کسی که تقریباً بلافاصله راننده و دستیار دوایت می‌شود. استالونه ناهماهنگی‌ها را به خوبی مدیریت می‌کند و اینکه «ابراز سردرگمی» در بازی او نقطه‌ضعف نیست. او از اعتماد به نفس و شدت لازم برخوردار است و با وجود نوشتن ضعیف، لب مطلب را به راحتی ارائه می‌دهد.

سازندگان «پادشاه تالسا» در توسعه‌ی شخصیت‌های خاص با چالش‌هایی مواجه هستند. شخصیت دوایت به دلیل ناهماهنگی‌اش مورد توجه است، در حالی که در مورد نقوش تالیسون تردید وجود دارد. شخصیت ویسل به‌عنوان قافض جهت و جدای متمایز است و اغلب احساس بی‌هدفی می‌کند. در مقابل، استار به‌عنوان یک شخصیت دائماً سرگرم کننده بر جسته می‌شود. آندریا ساویچ و گرت هدلاند در نقش‌های فرعی کوچک اما بارز اش ایفای نقش می‌کنند. با خط داستانی این سریال مشخص نیست که هدلاند تا چه اندازه بخشی از سریال خواهد بود اما واقعیت این است که به سریال عمق احساسی می‌بخشد. حضور افتخاری او در «سگ‌های ولگرد» یکی از نقش‌های به یاد ماندنی است.

در فصل دوم، شخصیت دوایت به رشد امپراتوری جنایتکاران خود در تالسا ادامه می‌دهد. ایده «سیلوستر استالونه به‌عنوان یک تبهکار نیویورکی در جنوب غربی» امیدوارکننده است و پتانسیل بالایی دارد. با این حال، توسعه‌ی لازم برای تحقق کامل این مفهوم باید در حین پیش تولید اتفاق می‌افتاد و اکنون باید در طول پیشرفت نمایش آشکار شود.

سیلوستر استالونه وقتی برای اولین‌باری با عوامل فیلم ملاقات کرد، گفت که مردم او را با نام راکی یا رمبو می‌شناسند و «فکر نمی‌کنم که حتی بدانند که من واقعا می‌توانم صحبت کنم»، بنابراین این که حالا او دارد مونولوگ‌های بلند می‌گوید و تکه‌های کمدی دارد، برای خودش لذت‌بخش است.

می‌کند، و کارش را با یک فروشگاه ماری جوانا متعلق به مارتین استارر بودی، شروع می‌کند. ممکن است تعجب کنید که چرا دوایت در این امر دخالت دارد زیرا ماری جوانا که در اوکلاهما قانونی است اما دوایت بیش از دوده نبوده و چیزهای زیادی در دنیای مدرن از زمان غیبت او عوض شده است که او روحش هم از آن‌ها خبر ندارد. او برای درک جنبه‌های مختلف سال ۲۰۲۲، مانند اوپر، ماری جوانای قانونی، استفاده از کارت‌های اعتباری، شیوه‌های مدرن کافی شاپ و زبان در حال تکامل که حول ضمائر جنسیتی می‌چرخد تلاش می‌کند.

دوایت در قسمت دوم می‌پرسد: «جدا. در کل این روزها در کشور چه می‌گذره؟» دوایت خود را با ریپ ون وینکل مقایسه می‌کند. «ریپ ون وینکل» داستان کوتاهی از نویسنده آمریکایی واشینگتن ایروینگ است که اولین‌بار در سال ۱۸۱۹ منتشر شد. داستان یک روستایی هلندی-آمریکایی در آمریکای مستعمراتی به نام ریپ ون وینکل را دنبال می‌کند که با هلندی‌ها ۲۰ سال بعد در دنیایی بسیار تغییر یافته بیدار می‌شود و وقوع انقلاب آمریکا را تجربه نکرده است. اما واقعیت این است که دوایت بیشتر مانند شخصیت‌های کمدی قدیمی‌تر است که هنگام تعامل با نسل‌های جوان‌تر گیج یا ناامید می‌شوند و اغلب شکایت‌های خود را روی موضوعاتی مانند «ضمایر» متمرکز می‌کنند.

از این نظر «پادشاه تالسا» فاقد شوخ‌طبعی و کسل کننده است که نشان‌دهنده‌ی مهارت‌های کمدی محدود نویسندگان به‌رغم کارهای قبلی آن‌هاست. بسیاری امیدوار بودند که واکنش‌های گیج و مبہوت دوایت به دنیای مدرن جایی تمام شود، اما حتی قسمت دوم نیز به‌شدت بر همان کلیشه‌ها تکیه دارد و حتی بیشتر در موضوع «ماهی‌های خارج از آب» گرفتار شده است. اگرچه کمدی ریپ ون وینکل ممکن است عناصری را به نمایش بگذارد که کلیشه‌ای در نظر گرفته می‌شوند، دو دلیل خاص وجود دارد که مانع از کاهش این عناصر به تجربه‌ی کلی می‌شود.

اولی‌اش این است که وجه گانگستری سریال بسیار تقلیدی است. ترنس وینتر که به‌خاطر سریال «خانواده‌ی سوپرانو» شناخته می‌شود. دیوید چیس سازنده‌ی این سریال بر اساس فیلمنامه‌ی او یکی از مافیاهایی را خلق کرد که استعاره‌های معمولی مافیا را به چیزی منحصر به‌فرد تبدیل کرد. در حالی که «پادشاه تالسا» ممکن است به سطح مشابهی از این نظر رسیده باشد، اما شخصیت‌های آن فاقد تمایز و دیالوگ‌های پر جنب و جوش موجود در «خانواده‌ی سوپرانو» هستند. درگیری بین دوایت و اوباش‌های جدید قابل پیش‌بینی است، همان‌طور که خط داستانی آن‌ها که او را به اوکلاهما دنبال می‌کنند و تمرکز ظاهراً تصادفی او روی فروشگاه «بودی» قابل پیش‌بینی است.

دومین مورد این است که مهم نیست که شما از تاریخچه پارامونت شرایدن یا روشی که پارامونت پلاس این سریال را تبلیغ می‌کند چه انتظاری داشته باشید،

برای نوشتن طرح ایده‌ی اولیه از شرکت تولیدکننده یک هفته زمان خواست، سپس قسمت اول سریال را به‌صورت آزمایشی نوشت تا بتواند نظر شرکت تولیدکننده را جلب کند.

پس از اینکه قسمت اول سریال که به‌صورت آزمایشی نوشته شده بود به دست تهیه‌کننده رسید؛ آن‌ها به استالونه پیشنهاد بازی در این سریال را دادند که او بعد از خواندن قسمتی از فیلمنامه قرارداد بست و به این ترتیب فیلمبرداری این سریال آغاز شد.

استالونه که جوایز متعددی از جمله یک جایزه‌ی گلدن گلوب و یک جایزه منتخوب منتقدان را دریافت کرده و سه نامزدی جایزه‌ی اسکار و دو نامزدی جایزه‌ی بفتا را در کارنامه‌ی هنری‌اش دارد در «پادشاه تالسا» نقشی متفاوت از نقش‌های مرسومش ایفا کرده است، او یکی از دو بازیگر تاریخ سینما (در کنار هریسون فورد) است که در شش دهه متوالی در یک فیلم شماره‌ی یک باکس آفیس بازی کرده است.

اگرچه داستان‌های ارائه‌شده در «پادشاه تالسا» ممکن است اغراق‌آمیز یا تخیلی باشند، اما همچنان می‌توانند حقایق یا بینش‌های خاصی را منعکس کنند. این سریال از ساختار روایی مستقیم و قابل پیش‌بینی پیروی می‌کند و دقیقاً به قراردادهای ژانر ثابت پایبند است. این نشان می‌دهد که سریال ممکن است دسترسی و آشنایی را بر نوآوری اولویت دهد، و اغلب به طنزهای ساده و گاه کلیشه‌ای تکیه می‌کند. براساس دو قسمت اول فصل یک «پادشاه تالسا» تردیدی نمی‌ماند که سریال رویکردی سرراست و ساده دارد. در حالی که نشانه‌هایی از یک سریال بالقوه لذت‌بخش هم وجود دارد، به‌ویژه به‌دلیل عملکرد جذاب استالونه و بسیاری از آنچه ارائه می‌شود شبیه یک سریال استاندارد شبکه‌ی ترنر تورک از سال ۲۰۱۰ یا نسخه‌ی توسعه‌یافته‌ی فیلمی است که استالونه می‌توانست بین «اسکار» و «ایست! وگرنه مادرم شلیک می‌کند» بسازد.

استالونه نقش دوایت مانفردی، سردسته‌ی سابق مافیا را بازی می‌کند که بعد از ۲۵ سال زندان آزاد شده است. دوایت بخشی به این دلیل زندانی شده بود که از خیانت به رهبر خلاف محلی‌ای، سی پترسون خودداری کرده بود. او انتظار این را ندارد که به‌خاطر این کار برایش رژه برونند اما امیدوار است قدری نشان قدردانی ببیند اما با پسر پدرخوانده (دومنیک لومباردوزی) که ریاست را برعهده گرفته، دوایت خود را موجودی اضافی می‌بیند و برای حل شدن ماجرا به تالسا می‌رود. چرا تالسا؟ به نظر این بخشی از ماجراست. ایده‌ی اصلی این است که فرستادن به این مکان غیرمنتظره مانند نوعی بربخ است. این وضعیت زمانی بدتر می‌شود که دوایت با خشونت به یک خلافکار جوان کله‌شق حمله می‌کند، که این یک تخلف جدی در دنیای آنهاست.

در اوکلاهما، دوایت به‌سرعت با یک راننده تاکسی سیاهپوست جوان (جی ویلز تالیسون) دوست می‌شود و شروع به سازماندهی جرایم سازمان‌یافته در تالسا

سوم، بوید در سکوت تلاش می‌کند (اما اکثراً هم شکست می‌خورد) تا خودش را مجبور کند که شاهد یک تراژدی خشونت‌بار باشد و پرینو آشفتگی‌اش را با زبان بدنش واضح‌تر از بسیاری از شخصیت‌های دیگر سریال بیان می‌کند که با چند پاراگراف دراماتیک این حس را منتقل می‌کنند. الیزابت ساندرز در نقش دونا اگر نه به همان شدت، اما تقریباً به همان اندازه بازی بسیار قوی و متقاعدکننده‌ای دارد - او رهبر جدی و مصمم دیگر جناح اصلی این جامعه است که در عمارتی به‌نام کلونی هاوس در حومه‌ی شهر زندگی می‌کند.

شهر بوید و کلونی هاوس دونا، دو طرفی هستند که گفت‌وگوی عمیق‌تری را ارائه می‌دهد که «از جانب» در جست‌وجوی آن است - هم در مورد ضرورت، هم غیرممکن بودن یاد گرفتن تحمل کردن یک موقعیت غیرقابل تحمل، همچنین در مورد راه‌های مختلفی که افراد ممکن است برای این کار دنبال کنند. این موضوع بسیار ظریفی است که سریال به آن می‌پردازد. شهروندان مستقر در شهر، مگرراً به تازه‌واردان می‌گویند که باید با شرایط سازگار شوند یا این‌که با چسبیدن به روش‌های قدیمی خود از بین می‌روند. تازه‌واردان در بدو ورود به این شهر باید بین دو شیوه‌ی زندگی یکی را انتخاب کنند؛ بین زندگی در شهر جایی که شهروندان سعی می‌کنند تا زمانی که بتوانند راه خانه‌ی خود را پیدا کنند با شرایط سخت و ناخوشایند بسازند یا در کلونی هاوس ساکن شوند که ساکنانش به «زندگی برای امروز» اعتقاد دارند چون فردا را تضمینی نیست.

شاید بهترین راه برای نزدیک شدن به این سریال تقریباً به همان روشی باشد که شخصیت‌های آن انجام می‌دهند: با برای یادگیری قوانین آن، به امید دوران بهتری که در راه است، تلاش می‌کنید یا سعی می‌کنید از آنچه در اکنون هست لذت ببرید - سریالی آرام‌سوز که در اپیزودهای اولیه‌اش بیشتر به‌طور بالقوه جذاب ظاهر می‌شود تا جالب.

جنبه‌ی مثبت سریال این است که اگر انتظارات را برآورده نکند، بر خلاف شخصیت‌هایی که در ترک شهر با چالش‌های بیشتری مواجه می‌شوند، بینندگان می‌توانند به‌راحتی با خاموش کردن تلویزیون از آن جدا شوند. آخرین فصل این سریال یعنی فصل سوم



خزنده می‌روند تا از دریاچه غذا جمع‌آوری کنند. به‌رغم بارش برف اخیر که شرایط را مساعدرت کرده است، آن‌ها موفق می‌شوند مقداری سبزیجات و انواع توت‌ها را پیدا کنند. وضعیت بوید در فصل سوم بدتر می‌شود زیرا او با هیولاهای پنهانی روبه‌رو می‌شود که او را مجبور می‌کنند شاهد شکنجه و مرگ تیان چن باشند. الیزابت ساندرز، بازیگر نقش دونا رینز، اشاره کرده است که بینندگان تا پایان فصل سوم وضوح و پاسخ‌های بیشتری به دست خواهند آورد. برای این که سریال را اسپویل نکنیم تا همین‌جا تعریف می‌کنیم.

هارولد پرینو، کاتالینا ساندینو مورنو، ایون بیلی، دیوید آلپی، الیزابت ساندرز، شان ماجومدر، اسکات مک کورد، ریکی هی، کلونی ون لندشوت، پگاه غفوری و آوری کنراد از جمله بازیگرانی هستند که در سریال «از جانب» حضور دارند. همچنین رابرت جوی و سامانتا براون، دو بازیگر جدید فصل سوم این سریال ترسناک هستند.

به‌تازگی منتشر شده است و برای دوستداران سریال این‌طور به‌نظر می‌رسد که از آخرین باری که ساکنان به دام افتاده در شهر بی‌نام، شب‌ها با وحشت از دست هیولاهای فرار می‌کنند مدت‌ها گذشته است، اما واقعیت این است که به‌نوعی، فقط بیش از یک‌سال گذشته از آخرین فصل این سریال گذشته است.

پس از پایان تکان‌دهنده‌ی فصل دوم، جایی که تابیتا (کاتالینا ساندینو مورنو) به نظر می‌رسد از یک فانوس دریایی سقوط می‌کند اما بعداً در بیمارستان از خواب بیدار می‌شود، فصل جدید همچنان ترسناک و مرموز است. آخرین قسمت با عنوان «وقتی ما رفتیم»، به عواقب یک مرگ غیرمنتظره از قسمت یک می‌پردازد و چیزی غیرعادی را در مورد بارداری فاطیما نشان می‌دهد.

در ادامه‌ی این سریال می‌بینیم جنید، کنی، کریستی، دیل و چند نفر دیگر از ساکنان خانه بزرگ، به خانه‌ای متروکه با مانکن‌های